

نشانه و نشانه شناسی

بررسی تطبیقی آرای سوسور، پیرس و اکو

فرزان سجودی



این مقاله به شرح و بررسی تطبیقی مفهوم نشانه از دیدگاه سوسور، پیرس و اکو و سرانجام جایگاه نشانه شناسی اختصاص داده شده است.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فردینان دو سوسور، زبان شناس سویسی و چارلز ساندرز پیرس فیلسوف آمریکایی که کم و بیش در یک دوره تاریخی می زیسته اند بنیانگذاران اصلی آن چه امروز با نام نشانه شناسی نامیده می شود، هستند. اگرچه پس از سوسور و هم چنین پیرس تحولات گسترده‌ای در مباحث نشانه شناسی صورت گرفته است و مبنای فکری اینان در حوزه های متفاوتی گسترش یافته است، کماکان الگوهایی که سوسور و پیرس از مفهوم نشانه به دست داده اند، اعتبار بنیادی خود را حفظ کرده اند و مبنای تحولات بعدی بوده است. لذا در ادامه این بخش نخست مفهوم نشانه از دیدگاه سوسور و سپس پیرس ارائه خواهد شد و در موارد لازم به نقاط اشتراک و افتراق دیدگاه این دو اندیشمند اشاره خواهیم کرد و سرانجام اشاره‌ای به دیدگاه اکو خواهیم کرد.

نشانه از دیدگاه سوسور

سوسور الگویی "دو وجهی" یا دو قسمتی از نشانه ارائه می کند. از دید او نشانه تشکیل شده است از: دال، "تصور صوتی مدلول"، مفهومی که دال به آن دلالت می کند.

از دید سوسور "نشانه زبانی نه یک شی را به یک نام، بلکه یک مفهوم را به یک تصور صوتی پیوند می دهد. تصور صوتی آوایی مادی نیست که جنبه فیزیکی داشته باشد، بلکه اثر ذهنی این آواست و حواس ما نمایشی از

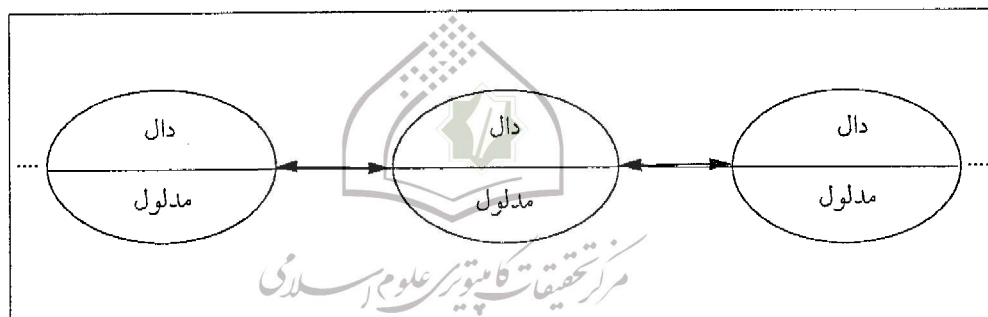
آن را ارائه می‌دهد؛ نشانه زبانی محسوس است و اگر بر آن می‌شویم که آن را "مادی" بنامیم، تنها به همین معنی و برای تقابل با وجه دیگر تداعی، یعنی مفهوم است که معمولاً مجردتر می‌نماید. (سوسور، صفوی، ص ۹۶). "نشانه کلیتی است ناشی از پیوند بین دال و مدلول (سوسور ۱۹۸۳، ص ۶۷). رابطه بین دال و مدلول را اصطلاحاً "دلالت" می‌نامند و این رابطه در نمودار سوسوری با پیکان نشان داده شده است. علاوه بر این پیکان‌ها خطی افقی در این نمودار دیده می‌شود که دو عنصر درونی نشانه را از هم جدا می‌کند.

نشانه حاصل انطباق این دو عنصر، یعنی دال و مدلول است. نشانه همیشه دو رو دارد. دال بدون مدلول، یا به عبارتی دالی که به هیچ مفهومی دلالت نکند، صدایی گنگ بیش نیست و مدلولی که هیچ صورتی (دالی) برای دلالت بر آن وجود نداشته باشد امکان ندارد، قابل دریافت و شناخت نیست. سوسور تأکید کرده است که صدا و اندیشه (یا دال و مدلول) درست مانند دو روی یک برگ کاغذ از هم جدایی ناپذیرند (سوسور ۱۹۸۳، ۱۱۱). این دو سوی نشانه به واسطه یک "پیوند تداعی" ارتباط تنگاتنگ ذهنی دارند؛ "هر یک آن دیگری را راه می‌اندازد (سوسور ۱۹۸۳، ۶۶). از دید سوسور این دو وجه نشانه وابستگی متقابل به یکدیگر دارند و هیچ یک مقدم بر دیگری نیستند. نشانه محال است که از لفظ بدون معنی و یا معنی بدون لفظ تشکیل شده باشد. دو پیکانی که سوسور در نمودار به کار گرفته است نشان‌دهنده تعامل دو سویه بین این دو وجه نشانه است. وجود خط افقی و تقابلی که در نمودار وجود دارد نشانگر آن است که دال و مدلول را می‌توان برای مقاصد تحلیلی از هم متمایز کرد.

از دید سوسور هم دال و هم مدلول جنبه "روانشناختی" دارند (سوسور، ۱۹۸۳، صص ۱۲، ۱۴-۱۵، ۶۶) و هیچ یک جنبه مادی ندارند، و به نظامی انتزاعی و اجتماعی تعلق دارند که سوسور آن را لانگ نامیده است. این هر دو از نوع "صورت" هستند و نه جوهر؛ نشانه زبانی رابطه بین یک چیز و یک نام نیست، بلکه رابطه‌ای است بین یک مفهوم و یک الگوی صوتی. الگوی صوتی به واقع از نوع صوت نیست؛ زیرا صوت چیزی مادی (فیزیکی) است. الگوی صوتی پنداشت روانشناختی شونده از صوت است آن گونه که از طریق حواس دریافت می‌کند. این الگوی صوتی را فقط از آن جهت می‌توان "مادی" تلقی کرد که باز نمود دریافت‌های حسی ما هستند. بنابراین، الگوی صوتی را می‌توان از آن عنصر دیگری که در نشانه زبانی در پیوند با آن است باز شناخت. این عنصر دیگر عموماً از نوعی انتزاعی تر است: مفهوم. (سوسور، ۱۹۸۳، ۶۶).

همان‌طور که گفته شد، مدلول هم سازه‌ای ذهنی است. "مصدق" در الگویی که سوسور از نشانه ارائه می‌کند جایی ندارد؛ ارجاع به اشیا موجود در جهان خارج جایی در نظام زبان و فرایند دلالت از دیدگاه سوسور ندارد. مدلول برابر مصداقی مادی در جهان خارج نیست، بلکه یک مقوله مفهومی ذهنی است. نشانه‌ها به مفاهیم دلالت می‌کنند و نه به چیزها و وقتی درباره چیزها صحبت می‌کنیم، در سطح مقوله‌های مفهومی آن "چیزها" با هم ارتباط برقرار می‌کنیم. پس از دید سوسور نشانه به کلی "غیر مادی" است و این ویژگی غیر مادی بودن معمولاً در شرح‌های سر دستی و سطحی‌ای که از سوسور ارائه شده است نادیده گرفته می‌شود. تا این جا درباره ساختار درونی نشانه صحبت کردیم. حال اجازه بدهید به جایگاه نشانه در کلیت نظام زبان از دید سوسور بپردازیم. سوسور معتقد است که نشانه‌ها فقط به مثابه واحدهای یک نظام صوری، کلی و انتزاعی

معنی پیدا می‌کنند. برداشت او از معنی کاملاً ساختاری و مبتنی بر رابطه است: اولویت به روابط نشانه‌ها در درون یک نظام داده می‌شود تا به چیزهای جهان خارج (معنای نشانه‌ها ناشی از رابطه نظام یافته آنها با یکدیگر است تا ویژگی‌های ذاتی نشانه‌ها یا هر نوع ارجاع به چیزهای مادی). سوسور نشانه‌ها را بر اساس نوعی ماهیت "جوهری" یا ذاتی تعریف نمی‌کند. از دید سوسور نشانه‌ها در اصل به یکدیگر ارجاع می‌دهند. در درون نظام زبان "همه چیز وابسته به روابط است" (سوسور ۱۹۸۳، ۱۲۱). هیچ نشانه‌ای قائم بر خود معنی نمی‌یابد، بلکه ارزش آن ناشی از رابطه آن با نشانه‌های دیگر است. هم دال و هم مدلول مفاهیمی تقابلی و مبتنی بر جایگاه و رابطه‌اشان با دیگر اجزای نظام هستند. (سوسور ۱۹۸۳، ۱۱۸). جیمسون در این زمینه می‌گوید، "این واژه یا جمله منفرد نیست که شی یا رویدادی در جهان خارج را "بازمی‌تاباند" و یا "جایگزین" آن می‌شود، بلکه این کل نظام نشانه‌ها، کل دامنه لانگ است که به موازات واقعیت جریان دارد؛ به عبارت دیگر این کلیت نظام یافته زبان است که با هر ساختار سازمند جهان خارج قابل قیاس است، و درک ما، از یک کلیت یا گشتالت به کلیت دیگری در جریان است و مبتنی بر تناظری یک به یک نیست" (جیمسون ۱۹۷۲، ۳۲-۳۳).



سوسور به مفهومی تحت عنوان "ارزش" نشانه اشاره می‌کند. ارزش هر نشانه به روابط آن نشانه با دیگر نشانه‌های درون نظام وابسته است - نشانه فاقد ارزش "مطلق" مستقل از این بافت است (سوسور ۱۹۸۳، ۸۰). سوسور برای نشان دادن مفهوم ارزش از قیاس با بازی شطرنج استفاده می‌کند. او می‌گوید که ارزش هر مهره در شطرنج وابسته است به جایگاهی که آن مهره در بازی شطرنج (و در روی صفحه شطرنج) در تقابل با مهره‌های دیگر اشغال می‌کند و جنس و شکل مهره‌ها تاثیری بر ارزشی که هر مهره در نظام انتزاعی بازی شطرنج دارد، نمی‌گذارد. (سوسور ۱۹۸۳، ۸۸). نشانه چیزی بیش از مجموع اجزای آن است. در عین آن که فرایند دلالت به وضوح به رابطه بین دو جزء نشانه وابسته است، ارزش نشانه را رابطه بین نشانه با دیگر نشانه‌های درون نظام (که یک کلیت است) تعیین می‌کند (سوسور ۱۹۸۳، ۱۱۲-۱۱۳). به عبارتی شاهد رابطه‌ای درونی در نشانه و رابطه بیرونی نشانه با نشانه‌های دیگر نظام زبان هستیم. (در ادامه بحث در مورد جنبه‌های ایجابی و سلبی مفهوم نشانه، به این موضوع بازخواهیم گشت). سوسور می‌نویسد:

مفهوم ارزش... نشان می‌دهد که اشتباه بزرگی است اگر نشانه را صرفاً ترکیب صدایی بخصوص با مفهومی بخصوص بدانیم. اگر نشانه را فقط حاصل این ترکیب بدانیم آن را منفرد تلقی کرده‌ایم و از نظامی که به آن تعلق دارد جدایش کرده‌ایم. یعنی به عبارتی پذیرفته‌ایم که می‌توان از نشانه‌های منفرد شروع کرد و نظام را با کنار هم

قرار دادن آن نشانه‌ها ساخت. درحالی که برعکس، نظام به مثابه یک کل همگن و واحد نقطه آغاز است، و از آن جاست که می‌توان از طریق روندی تحلیلی اجزاء و عناصر سازنده اش را شناخت. (سوسور ۱۹۸۳، ۱۱۲).

پس بر این اساس سوسور بین آن چه در درون نشانه اتفاق می‌افتد یعنی دلالت (دال به مدلول)، و مفهوم ارزش (که به رابطه نشانه‌ها با یکدیگر در درون نظام مربوط می‌شود) تمایز قایل می‌شود. به عنوان نمونه‌ای از این تمایز بین دلالت (ارزش، سوسور اشاره می‌کند که، "واژه فرانسوی (mouton گوسفند) می‌تواند دارای همان معنی واژه انگلیسی sheep باشد ولی دارای همان ارزش نیست. این امر به خاطر چند دلیل است؛ بخصوص آن که واژه انگلیسی برای گوشت این حیوان که به عنوان غذا پخته و آماده شده است، نه sheep بلکه mutton است. تفاوت ارزش میان واژه انگلیسی sheep و mutton ناشی از این واقعیت است که در انگلیسی واژه دیگر mutton برای گوشت وجود دارد در حالی که mutton در زبان فرانسه هر دو را پوشش می‌دهد." (سوسور ۱۹۸۳، ۱۱۴).

برداشت سوسور از معنی (که حاصل شبکه روابط درون نظام است) بخصوص جنبه افتراقی دارد؛ او بر افتراق بین نشانه‌ها تاکید کرده است. از دید او زبان نظامی از تمایزها و تقابل‌های نقش مند است. در توصیف اهمیت نظام تقابلی نشانه‌ها، جان استروک می‌نویسد، "زبان یک واژه ای ناممکن است زیرا در آن صورت همان یک واژه برای همه چیز به کار خواهد رفت و هیچ چیزی را متمایز نخواهد کرد؛ پس دست کم یک واژه دیگر لازم است تا امکان تمایز و در نتیجه تعریف به وجود آید." (استروک ۱۹۷۹، ۱۰). هویت نسبی نشانه‌ها در ارتباط با یکدیگر در درون یک نظام، اصل اساسی نظریه ساختگرایی است. در تحلیل ساختگرایانه تاکید بر روابط ساختاری است که در هر لحظه بخصوص از تاریخ در درون یک نظام دلالتگر، جنبه کارکردی دارند و نقش مند هستند. تکیه سوسور بر روابط تقابلی درون نظامی کلی است. او بخصوص بر تمایزهای تقابلی و سلبی بین نشانه‌ها تاکید می‌کند و در تحلیل ساختگرایانه اصل بر تقابل‌های دوتایی گذاشته می‌شود (مثل طبیعت/فرهنگ، مرگ/زندگی، روبنا/زیربنا). سوسور می‌گوید، "مفاهیم* به گونه ای اثباتی و ایجابی و به موجب محتوایشان تعریف نمی‌شوند، بلکه به گونه ای سلبی و از طریق تقابل با دیگر اجزاء همان نظام ارزش می‌یابند. آن چه مشخص کننده هر نشانه است، به بیان دقیق بودن آن چیزی است که نشانه‌های دیگر نیستند." (سوسور ۱۹۸۳، ۱۱۵).

۱-۲-۲ نشانه دیالکتیک سلب و ایجاب

با توجه به بحث فوق، به نظر می‌رسد نشانه درگیر یک روند دلالتگر درونی و یک روند افتراقی برونی باشد. از نظر برخی شاید این یکی از تناقضات دیدگاه سوسور باشد، یعنی از یک سو دلالت مبتنی بر پیوندی اثبات‌گرایانه و ایجابی است و از سوی دیگر نشانه ارزش خود را از تقابلی که با نشانه‌های دیگر در یک نظام کلی دارد به دست می‌آورد. یادآور می‌شوم که سوسور همان‌طور که در نقل قول فوق آمد اولویت را به نظام کلی می‌دهد، و از نظام شروع می‌کند تا به نشانه برسد و نظام را حاصل جمع نشانه‌های منفرد قائم به خود نمی‌داند. به اعتقاد نگارنده این دوگانگی نه تنها تناقض‌آمیز نیست و برای نظریه سوسور نقطه ضعفی محسوب نمی‌شود، بلکه نقطه قوت و انسجام بخش دیدگاه سوسور است. یعنی به عبارتی به نظر می‌رسد سوسور (بی آن که خود

مستقیماً به این مسئله اشاره کرده باشد) معنای ارتباطی زبان را ناشی از کارکرد دیالکتیکی بین یک فرایند ایجابی و یک فرایند سلبی می‌داند. سمت ایجابی کارکرد نشانه، یعنی دلالت دال به مدلول، از یک تصور صوتی، دالی دلالتگر به وجود می‌آورد و آن را از صوت غیر زبانی و غیر دلالتگر متمایز می‌کند. یک تصور صوتی را به هستی‌ای اجتماعی بدل می‌کند که در یک نظام متقدم بر آحاد اجتماع، یک نظام پیشین (اپریوری) بر مفهومی دلالت می‌کند. سمت سلبی نشانه کارکرد آن را در نظام و به بیان دیگر کارکرد نظام زبان را محقق و ممکن می‌کند. دامنه دلالت درون نشانه‌ای را در تقابل با دامنه دلالت درون نشانه‌های دیگر محدود می‌کند و از این طریق هر نشانه از طریق سلب نشانه‌های دیگر ارزش جایگاهی خود را در نظام باز می‌یابد. پس نشانه از یک سو دامنه دلالت خود را از طریق سلب نشانه‌های دیگر و در روندی افتراقی متمایز می‌کند، و نظام را به وجود می‌آورد، از طرق دیگر درون دامنه‌ای که به گونه‌ای سلبی تعریف شده است دلالت ایجابی دارد. او خود به صراحت می‌گوید، «ولی این نکته که همه چیز در زبان منفی (سلبی) است، تنها زمانی صادق خواهد بود که معنی و صورت را جداگانه در نظر بگیریم. به محض آن که نشانه را در تمامیتش مورد بررسی قرار دهیم، خود را در برابر چیزی می‌یابیم که در رده مربوطه‌اش مثبت (ایجابی) است. نظام زبان رشته‌ای از تفاوت‌های آوایی است که به رشته‌ای از تفاوت‌های معنایی همبسته‌اند... اگر چه معنی (مدلول) و صورت (دال)، هر یک به طور جداگانه صرفاً افتراقی و منفی‌اند، ترکیب آنها رویدادی مثبت (ایجابی) خواهد بود و این از آن دست رویدادهایی است که زبان فقط دربرگیرنده آنهاست، زیرا ویژگی نهاد زبانی در آن است که توازی میان این دو رده تفاوت را حفظ کند.» (سوسور، صفوی، ۱۳۷۸، ص ۱۷۳؛ پراترها را نگارنده برای یک دست کردن واژگان با مابقی این نوشته اضافه کرده است). پس می‌بینیم که از دید سوسور نیز نشانه عنصر مثبت (ایجابی) زبان است (سوسور، صفوی، ۱۳۷۸، ص ۱۷۴). از سوی دیگر «در زبان، مانند هر نظام نشانه‌ای دیگر، آن چه یک نشانه را متمایز می‌کند، همان چیزی است که آن را می‌سازد» (سوسور، ۱۹۸۳، ۱۱۹)؛ زیرا در غیر این صورت ماهیت نظام مورد تردید قرار می‌گیرد.

فهم متقابل، ارتباط زبانی از دل این کارکرد دیالکتیکی نشانه ممکن می‌شود. در غلطیدن به هر یک از دو قطب سلب یا ایجاب معضلاتی نظری را در تبیین کارکرد نظام نشانه‌ای زبان به دنبال خواهد داشت. در غلطیدن به سمت ایجاب، ما را به سوی نوعی دیدگاه «نام‌گذاری» پیش می‌برد که مشکلات نظری آن به تفصیل در کتاب‌های معنی‌شناسی نقد شده است (برای مثال رجوع کنید به صفوی ۱۳۷۹، ۵۳ - ۵۵) هر چند در مورد سوسور در صورت پذیرش چنین فرضی با «نام‌گذاری» مفاهیم ذهنی روبرو هستیم تا با نام‌گذاری «چیزهای» مادی جهان خارج؛ ولی به هر رو با نوعی رابطه یک به یک بین نشانه و مرجع آن روبرو خواهیم شد و حاصل کار نادیده گرفتن روابط نظام‌مند نشانه‌ها و نادیده گرفتن مفهوم نظام (زبان) خواهد بود. از سوی دیگر در غلطیدن به سمت سلب، مفهوم دلالت، چگونگی نشانه‌شدن نشانه، و متمایز شدن‌اش از نانشانه (اصوات غیر زبانی غیر دلالتگر) را از حوزه کارکرد تبیینی نظریه خارج می‌کند و معضل نظری به وجود می‌آورد.

نشانه از دیدگاه پیرس

تقریباً در همان ایامی که سوسور الگوی خود از نشانه، نشانه‌شناسی و روش‌شناسی ساختارگرا را تدوین

می‌کرد، در آن سوی اقیانوس اطلس چارلز ساندرس پیرس، فیلسوف پراگماتیست و منطق‌دان مستقل از سوسور مشغول تدوین الگوی خود از نشانه، «نشانه‌شناسی» (و طبقه‌بندی انواع نشانه بود. بر خلاف الگوی سوسوری نشانه که قالب «دوگانه خود بسنده» را داراست، پیرس الگویی سه وجهی را معرفی کرد:

● نمود: صورتی که نشانه به خو می‌گیرد (و الزاماً مادی نیست)

● تفسیر: نه تفسیرگر، بلکه معنایی که از نشانه حاصل می‌شود.

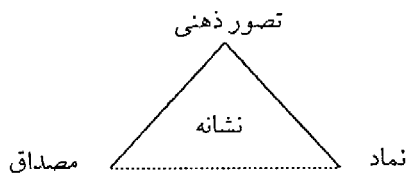
● موضوع (ابژه): که نشانه به آن ارجاع می‌دهد.

«نشانه... [در شکل نمود] چیزی است که از جهتی یا بر حسب ظرفیت خود به جای چیز دیگری می‌نشیند. کسی را مخاطب قرار می‌دهد، یعنی، در ذهن آن شخص نشانه‌ای برابر یا شاید نشانه‌ای بسط یافته‌تر به وجود می‌آورد. آن نشانه‌ای را که نمود در ذهن مخاطب می‌آفریند، تفسیر نشانه نخست نامیده‌ام. نشانه به جای چیزی قرار می‌گیرد، که همان موضوع یا ابژه نشانه باشد. نشانه از همه جهات به جای موضوع یا ابژه‌اش نمی‌نشیند، بلکه در ارجاع به نوعی اندیشه (ایده) که من گاهی زمینه (ground) نمود نامیده‌ام، جانشین ابژه می‌شود.» (پیرس ۱۹۳۱، ۵۸). تعامل بین نمود، ابژه و تفسیر را پیرس «سمیوسیس» (semiosis) (که شاید بتوان آن را کلیت فرایند معنی‌سازی نامید) نامیده است. بر اساس الگوی پیرسی از نشانه، چراغ قرمز راهنمایی که سر چهار راه قرار دارد نمود است، توقف خودروها، ابژه یا موضوع آن است و این فکر که چراغ قرمز به معنی آن است که خودروها باید متوقف شوند تفسیر آن است.

اگر بخواهیم تا این مقطع الگوی پیرس را با سوسور مقایسه کنیم باید بگوییم که در الگوی پیرس شاهد وجود ابژه یا چیزی شبیه مصداق هستیم که در الگوی سوسوری جایی به آن داده نشده است. نمود کم و بش مشابه دال سوسوری است و تفسیر نیز بی‌شک به مدلول نیست (سیلورمان ۱۹۸۳، ۱۵). هر چند تفسیر کیفیتی دارد کمی متفاوت با مدلول: تفسیر پیرسی خود نشانه‌ای است در ذهن تفسیرگر. پیرس می‌گوید، «نشانه... کسی را مخاطب قرار می‌دهد، یعنی، در ذهن آن شخص نشانه‌ای برابر یا شاید نشانه‌ای بسط یافته‌تر به وجود می‌آورد. آن نشانه‌ای را که نمود در ذهن مخاطب می‌آفریند، تفسیر نشانه نخست نامیده‌ام.» (پیرس ۱۹۳۱، ۲۲۸) و در جای دیگری پیرس افزوده است، «معنای باز نمود هیچ نیست مگر باز نمودی دیگر» (همانجا). یعنی یک تفسیر اولیه باز در چرخه تفسیر می‌افتد. امبرتواکو همین مفهوم تعبیرهای متوالی (بالقوه) نام‌محدود را تحت عنوان «سمیوسیس نام‌محدود» نامیده است. این که یک مدلول می‌تواند خود نقش دالی دیگر را بازی کند، برای هر کس که با فرهنگ لغت کار کرده باشد و به دنبال معنی واژه‌ای به واژه تازه دیگری برخورد کرده باشد و به دنبال معنی آن در فرهنگ گشته باشد، مفهومی آشناست. این همان مفهومی است که به شکلی افراطی‌تر توسط پساساختگرایان بسط داده شد.

دیدگاه‌های متفاوتی که اغلب با نام «مثلث معنایی» خوانده شده‌اند (گویی همه یک دیدگاه‌اند) متأثر از نظریه پیرس مطرح شده‌اند. مهم‌ترین آنها مثلث معنایی آگدن و ریچاردز است، که در واقع فقط واژگان پیرسی را تغییر داده است.

مفهوم اهمیت معنی‌سازی (که وجود یک تفسیرگر را الزامی می‌کند - هر چند پیرس تفسیرگر را در سه گانه خود جا نداده است) بخصوص برای نظریه پردازان ارتباطات و رسانه‌ها که بر اهمیت فرایند فعال تفسیر تاکید



می‌کنند و لذا برابری "محتوا" و "معنی" را نمی‌پذیرند. حایز اهمیت بسیار است. بسیاری از این نظریه پردازان نوعی مثلث معنایی را پیشنهاد می‌کنند که در آن تفسیرگر (یا کاربر) نشانه آشکارا حضور دارد (و به جای تصور ذهنی یا "تفسیر" قرار می‌گیرد). به این ترتیب فرایند سمیوسیس (که مفهومی پیرسی است) برجسته می‌شود. معنای یک نشانه محتوای درون آن نیست، بلکه از تفسیر آن نشانه حاصل می‌شود. چه الگویی دو وجهی را بپذیریم و چه الگویی سه وجهی، نقش تفسیرگر باید مورد توجه قرار گیرد- چه در الگوی صوری نشانه، و چه به مثابه عنصری اساسی در فرایند سمیوسیس. در واقع هیچگاه نمی‌توان کاربران نشانه‌ها را از نشانه‌ها و از ارجاعات نشانه‌ها جدا کرد. سخن گفتن درباره یکی از این عناصر، بی‌تردید پای دو مورد دیگر را نیز به میان می‌کشد (اسلس، ۱۹۸۶، ۶)؛ پل تیبو معتقد است که تفسیرگر حتی در الگوی آشکارا دو وجهی سوسور نیز حضوری ضمنی دارد (تیبو، ۱۹۷۷، ۱۸۴).

طبقه بندی‌های متفاوتی برای نشانه ارائه شده است (از جمله سوزان لانگر معتقد است که ۵۹۰۴۹ نوع نشانه وجود دارد که آن‌ها را سرانجام در یک طبقه بندی کلی‌تر به شخصت و شش نوع کاهش می‌دهد). بدیهی است که پیچیدگی و گستردگی این نوع طبقه بندی‌ها عملاً طبقه بندی نشانه را بی‌ثمر می‌کند و از کاربرد می‌اندازد. یکی از موارد طبقه بندی نشانه که هنوز به طور گسترده‌ای در مطالعات نشانه‌شناختی به آن ارجاع می‌شود، طبقه بندی سه گانه ای است که پیرس ارائه کرده است. پیرس خود این طبقه بندی را بنیادی‌ترین تقسیم بندی نشانه‌ها می‌داند (پیرس، ۵۸ - ۱۹۳۱، ۵۶۴، ۱). هاوکس در این مورد می‌گوید، طبقه بندی پیرس کمتر طبقه بندی "انواع متمایز نشانه" است و بیشتر "منش‌های متفاوت رابطه" بین نشانه و موضوع (ابژه) یا دال و مدلول را از هم متمایز می‌کند (هاوکس ۱۹۷۷، ۱۲۹). حال به بررسی تقسیم بندی سه گانه پیرس از نشانه می‌پردازیم. پیرس می‌نویسد: "سه نوع نشانه وجود دارد؛ نخست مشابهات یا شمایل‌ها؛ که تصوراتی از چیزهایی را که می‌نمایند صرفاً از طریق تقلید تصویری آن‌ها به دست می‌دهند. دوم شاخص‌ها یا نمایه‌ها؛ که از طریق ارتباط فیزیکی با چیزها، به آن‌ها دلالت می‌کنند... سوم، نمادها، یا نشانه‌های عام، که از طریق کاربرد با معناهایشان پیوند یافته‌اند. بیشتر واژه‌ها از این نوعند." سپس در مورد هر یک نمونه‌هایی می‌آورد و به بحث درباره آنها می‌پردازد.

خود پیرس در طبقه بندی نشانه‌ها، از رابطه بین نشانه و ابژه سخن می‌گوید، ولی ما در بحث زیر کماکان اصطلاحات سوسوری دال و مدلول را به کار خواهیم گرفت.

الف) نماد: در نمادها دال مشابه مدلول نیست بلکه بر اساس رابطه ای دلخواهی یا کاملاً قراردادی به مدلول دلالت می‌کند، به عبارت دیگر این رابطه را باید یاد گرفت؛ از جمله نشانه‌های نمادین می‌توان به زبان به طور عام (به علاوه زبان‌های خاص، حروف الفبا، نشانه‌های سجاوندی، واژه‌ها، عبارات، جمله‌ها) علامت‌های رمزی مرس، چراغ‌های راهنمایی، پرچم‌های ملی و مشابه آنها اشاره کرد.

ب) شمایل: در نشانه های شمایلی رابطه دال و مدلول مبتنی بر تشابه است، یعنی دال از برخی جهات (شکل ظاهری، صدا، احساس، و یا بو) مشابه مدلول است، به عبارتی برخی کیفیات مدلول را دارد. برای مثال می توان از عکس، کاریکاتور، ماکت، نام آواها، استعاره ها، کاربرد صداهای "واقعی" در "موسیقی"، جلوه های صوتی در نمایش های رادیویی، و... نام برد.

پ) نمایه: دال در نشانه های نمایه ای دلخواهی نیست بلکه مستقیماً به طریقی (فیزیکی یا علی) به مدلول وابسته است. این رابطه را می توان مشاهده کرد یا استخراج کرد. نشانه های طبیعی (دود، رعد، جای پا، پژواک صدا، بوهای غیر ترکیبی و طعم ها)، نشانگان پزشکی (درد، ضربان قلب، خارش)، ابزارهای اندازه گیری (بادنما، دماسنج، ساعت و مشابه آن)، و مواردی چون عکس، فیلم، نمای ویدیویی یا تلویزیونی، صدای ضبط شده روی نوار، و سرانجام شاخص ها در زبان (مانند ضمائر شخصی، قید های مکان و زمان) را می توان از جمله نشانه های نمایه ای دانست.

میزان قراردادی بودن رابطه بین دال و مدلول در این سه نوع نشانه به ترتیب کاهش می یابد. نشانه های نمادین، از جمله زبان، بسیار قراردادی اند؛ نشانه های شمایلی (تصویری) تا حدی قراردادی اند؛ و نشانه های نمایه ای "توجه را بر اساس اجباری کور به ابژه هایشان معطوف می کنند" (پیرس ۵۸-۱۹۳۱، ۳۰۶، ۲). می توان گفت دال های نمایه ای و شمایلی بیشتر در قید مدلول هایشان هستند در حالی که در نشانه های نمادین که بیشتر قراردادی اند، این مدلول ها هستند که به واسطه دال ها تعریف می شوند. در نظر داشته باشید که واژه "انگیزختگی" (از سوسور) و هم چنین "در قید بودگی" برای توصیف میزان تاثیر مدلول در تعیین دال به کار می رود. هر چه دالی بیشتر در قید مدلول باشد، نشانه "انگیزخته تر" است؛ نشانه های شمایلی بسیار انگیزخته اند، نشانه های نمادین غیرانگیزخته و "دلخواهی" هستند. هر چه نشانه کمتر انگیزخته باشد، برای به کار گیری و دریافت آن نشانه، یادگیری یک قرارداد توافقی ضرورت بیشتری دارد. در هر حال، بیشتر نشانه شناسان بر نقش قرارداد در مورد نشانه ها تاکید دارند و حتی معتقدند که عکس و فیلم هم مبتنی بر قراردادهایی است که باید یاد بگیریم تا بتوانیم به تعبیری یا به خوانشی از این نظام های نشانه ای دست یابیم. این قراردادها وجه بسیار مهم اجتماعی نشانه شناسی هستند.

سرانجام همان طور که وعده کرده بودیم در موارد مقتضی به وجوه اشتراک و افتراق سوسور و پیرس خواهیم پرداخت، در اینجا لازم است نکاتی را ذکر کنم.

پیرس و سوسور واژه "نماد" را به دو معنی متفاوت به کار می برند. بر اساس رویکرد پیرسی و با تعاریفی که گفته شد، زبان یک نظام نشانه ای نمادین است، اما سوسور از "نماد" نامیدن نشانه های زبانی اجتناب کرده است، زیرا این واژه در کاربرد روزمره اش در مورد نمونه هایی مانند "ترازو، نماد عدالت است" به کار می رود، و سوسور معتقد بود که چنین نشانه هایی "هرگز به طور کامل دلخواهی نیستند. این نشانه ها ترکیب بندی هایی تهی نیستند." آنها "دست کم نشانی از ارتباط طبیعی را با خود دارند"، ارتباط طبیعی بین دال و مدلول، پیوندی که سوسور آن را "عقلانی" نامیده است (سوسور، ۱۹۸۳، ۶۸). اما از دید پیرس "نماد نشانه ای است که به موجب یک قانون بر ابژه خود دلالت می کند" (پیرس، ۵۸-۱۹۳۱، ۲۴۹، ۲). ما نمادها را بر اساس "یک قاعده" یا "یک ارتباط همیشگی (مبتنی بر عادت)" تفسیر می کنیم (همان جا، ۳۶۹، ۱، ۲۹۷، ۲، ۲۹۲، ۲). "نماد به موجب ایده"

حیوان نماد ساز، به ابژه اش مربوط می‌شود، و بدون آن هیچ ارتباطی بین نماد و ابژه اش وجود ندارد" (همانجا، ۲۹۹). نماد "صرفاً یا اساساً از آن جهت نشانه است که به مثابه یک نشانه به کار برده می‌شود و دریافت می‌شود" (همانجا، ۳۰۷). "اگر تفسیری درکار نبود، نماد ویژگی نشانه‌ای خود را از دست می‌داد" (همانجا، ۳۰۴). نماد "یک نشانه قراردادی است، یا نشانه‌ای که به عادت (اکتسابی یا فطری) وابسته است" (همانجا، ۲۹۷). "همه واژه‌ها، جمله‌ها، کتاب‌ها و دیگر نشانه‌های قراردادی نماد هستند" (همانجا، ۲۹۲). مشاهده می‌شود که از لحاظ کیفیت قراردادی بودن، پیرس نیز در تعیین ویژگی‌های نشانه‌های زبانی مانند سوسور عمل می‌کند. پیرس هم می‌نویسد که نمادها "عمدتاً قراردادی یا دلخواهی هستند" (همانجا، ۳۶۰). در جای دیگری می‌نویسد "برای مثال واژه "مرد" را در نظر بگیرید. این سه حرف اصلاً هیچ شباهتی به یک مرد ندارند؛ صدای این حروف نیز به هیچ وجه تداعی گر مرد نیست" (همانجا، ۴۴۷). و جای دیگری می‌افزاید "نماد* فارغ از هر نوع تشابه یا قیاس با ابژه اش و هم چنین فارغ از هر نوع ارتباط واقعی با آن، بلکه صرفاً به دلیل آن که در حکم یک نشانه تفسیر می‌شود، به نقش خود عمل می‌کند" (همانجا، ۷۳، ۵).

اما بازگردیم به بحث نشانه‌های شمایی. پیرس معتقد بود که نشانه شمایی "اساساً بر اساس مشابهت" (پیرس ۵۸-۱۹۳۱، ۲۷۶) ابژه اش را نمایندگی می‌کند. نشانه، زمانی شمایی است که "مشابه ابژه اش باشد و به مثابه نشانه‌ای برای آن به کار رود" (همانجا، ۲۴۷). او خود ابتدا این منش کارکرد نشانه را "تشابه" می‌نامد (همانجا، ۵۵۸). پیرس می‌افزاید که هر عکس (هر چقدر هم که روش آن قراردادی باشد) یک شمایی است (همانجا، ۲۷۹). شمایی‌ها دارای کیفیاتی هستند "مشابه" کیفیات مصادیق‌اشان، و "احساسات مشابهی را در ذهن برمی‌انگیزند" (همانجا، ۲۹۹). برخلاف نمایه، "شمایی هیچ ارتباط پویایی با مصداقش ندارد" (همانجا). اما در این زمینه نظریات دیگری نیز وجود دارد، برخی معتقدند صرفاً این که دالی مشابه مدلولش باشد، الزاماً از آن نشانه‌ای شمایی به وجود نمی‌آورد. سوزان لانگر فیلسوف معتقد است که "عکس اساساً نماد است، و نه رونوشت آن چه به تصویر می‌کشد." (لانگر ۱۹۵۱، ۶۷). عکس‌ها فقط از جهاتی با آن چه به تصویر می‌کشند مشابهند. آن چه ما می‌خواهیم در یک تصویر تشخیص دهیم روابط قیاس‌پذیر اجزا با کل است (همانجا، ۶۷-۷۰). خود پیرس نمودارها را نیز از جمله نشانه‌های شمایی می‌داند "گرچه هیچ شباهت مبتنی بر حواس، بین نمودار و موضوع آن نیست، بلکه فقط روابط اجزای هر یک با هم قیاس‌پذیر و شبیه هستند" (پیرس ۵۸-۱۹۳۱، ۲۷۹). "بسیاری از نمودارها اصلاً از جهت ظاهری مشابه ابژه اشان نیستند؛ فقط به لحاظ روابط بین اجزاء نوعی مشابهت وجود دارد" (پیرس، ۲۸۲). حتی "واقعگرایانه ترین" تصویر المثنی یا حتی رونوشت اصل نیست.

نشانه‌شناسان عموماً بر این باورند که نشانه شمایی ناب وجود ندارد و همیشه عنصر قرارداد اجتماعی تا حدی دخیل است. پیرس می‌گوید اگرچه "هر تصویر مادی" (مثلاً نقاشی) ممکن است مانند آن چه می‌نماید باشد، اما "به لحاظ منش باز نمود بسیار قراردادی است" (پیرس ۵۸-۱۹۳۱، ۲۷۵). "ما می‌گوییم که پرتره شخصی که او را هرگز ندیده ایم متقاعد کننده است. از آن جا که صرفاً بر مبنای آن چه در تصویر دیده می‌شود ایده‌ای از آن شخص در ذهن ما شکل می‌گیرد، این تصویر یک نشانه شمایی است. اما، در واقع، این تصویر یک نشانه شمایی ناب نیست، زیرا من بیننده بسیار تحت تاثیر این واقعیت هستم که می‌دانم این پرتره اثری است،

معلولی است، که به سبب شکل ظاهری اصل، توسط هنرمند پدید آمده است (همانجا، ۹۲، ۲). کوک می گوید "برای آن که نشانه‌ای حقیقتاً شمایی باشد، باید برای کسی که هرگز قبلاً آن را ندیده است کاملاً شفاف باشد- و به نظر نامحتمل می رسد که آن طور که معمولاً منظور می شود، چنین شفافی وجود داشته باشد. ما زمانی متوجه شباهت می شویم که از قبل معنی را می دانیم." (کوک ۱۹۹۲، ۷۰). برای مثال علامت خطر در گردش به راست (یا چپ، یا نمونه‌های دیگری از این نوع علائم راهنمایی رانندگی) را در نظر بگیرید. برای کسی که قبلاً این علامت را ندیده است و برای اولین بار آن را می بیند به نظر چندان محتمل نمی رسد که از آن تصویر جاده‌ای که به راست می پیچید را دریابد. هر چند بعد از اطلاع از معنی نشانه، می تواند بگوید که این نشانه شمایی است و تصویر جاده‌ای که به راست می پیچد را نشان می دهد. پس ملاحظه می شود که چنین علائمی هم نمادین هستند (چون عنصر قرارداد و یادگیری این قرارداد در آن‌ها وجود دارد) و هم شمایی اند، چون ایده این نوع علائم از شباهتی تصویری گرفته شده است.

احتمال آن که نشانه‌های شمایی و نمایه‌ای به مثابه "نشانه‌های طبیعی" خوانده شوند (تفسیر شوند) بسیار بیش از نشانه‌های نمادین است که در آنها ارتباط بین دال و مدلول مبتنی بر عادت و قرارداد است. جان لاینز در مورد نشانه‌های شمایی به نکته جالبی اشاره می کند. او می گوید که شمایی بودن نشانه "همیشه به ویژگی‌های رسانه‌ای که صورت نشانه در آن تجلی می یابد وابسته است" (لاینز ۱۹۷۷، ۱۰۵). برای مثال او واژه نام آوایی CUKOO را در انگلیسی مثال می زند و اشاره می کند که این واژه فقط در رسانه آوایی (گفتار) جنبه شمایی دارد و نه در محیط نوشتار (لاینز ۱۹۷۷، ۱۰۳).

باز می گردیم به مفهوم نمایه و می‌کوشیم تصویر گسترده‌ای از آن به دست دهیم. پیرس در مورد آن که نشانه نمایه چیست معیارهای متفاوتی ارائه کرده است. نمایه چیزی را می نماید: برای مثال، "ساعت آفتابی یا ساعت دیواری زمان را نشان می دهند" (پیرس ۱۹۳۱-۵۸، ۲۸۵، ۲). او به وجود "رابطه‌ای واقعی" بین "نشانه" و ابژه اشاره می کند که وابسته به ذهن تفسیرگر نیست" (همانجا، ۳۱۰، ۲) ممکن است "رابطه فیزیکی مستقیم" بین نمایه و ابژه آن وجود داشته باشد (همانجا، ۳۷۲، ۱، ۲۸۱، ۲، ۲۹۹، ۲). برخلاف نشانه شمایی (که ابژه آن ممکن است خیالی باشد) "نمایه به صراحت و بدون ابهام به این یا آن چیز موجود دلالت می کند" (همانجا، ۵۳۱، ۴). نشانه‌های نمایه‌ای بر رابطه شباهت با مدلول هایشان استوار نیستند (همانجا، ۳۰۶، ۲). نمایه بر اساس شباهت یا قیاس پذیری تعریف نمی شود" (همانجا، ۳۰۵، ۲) "به لحاظ روانشناختی، کنش نمایه‌ها به تداعی مبتنی بر مجاورت وابسته است، و نه به تداعی ناشی از تشابه یا هر نوع عملیات ذهنی (همانجا، ۳۰۶، ۲).

همان‌طور که در مورد علائم راهنمایی و رانندگی (مثلاً علامت خطر در گردش به راست) بحث شد و مشاهده کردیم که چنین علائمی هم نمادین هستند و هم شمایی، حال با ارائه بحثی که پیرس در مورد عکس مطرح کرده است خواهیم دید که مرز قاطعی بین نشانه‌های نمایه‌ای و آن دو نوع دیگر نیز نمی توان کشید. پیرس می گوید در عین آن که عکس در حکم چیزی مشابه با آن چه به تصویر می کشد تلقی می شود، عکس صرفاً نشانه‌ای شمایی نیست و نمایه‌ای نیز هست: "عکس‌ها، بخصوص عکس‌های فوری، بسیار آموزنده‌اند، زیرا می دانیم که از برخی جهات کاملاً شبیه ابژه‌هایی هستند که به تصویر می کشند. اما این شباهت ناشی از آن است که عکس‌ها تحت شرایطی به وجود آمده‌اند که به لحاظ فیزیکی زمینه‌ساز آن بوده است که آنها مو به مو

مشابه طبیعت باشند. از این جهت عکس به آن دسته از نشانه‌هایی تعلق دارد که حاصل پیوندی فیزیکی هستند [یعنی نشانه‌های نمایه‌ای] (پیرس ۵۸-۱۹۳۱، ۲۸۱). پس به این مفهوم، از آن‌جا که عکس نمایه‌ی تاثیر نور بر امولسیون عکاسی است، همه‌ی عکس‌های روتوش‌نشده و تصویرهای فیلمی نمایه‌ای هستند (هر چند باید به خاطر داشته باشیم که روش‌های قراردادی همیشه در ترکیب (کمپوزیسیون)، تنظیم کانون دوربین، ظهور و غیره دخالت دارند). بی‌تردید این تصویرها "شبهه" آن‌چه به تصویر می‌کشند هستند، و گفته شده است که "نیروی اصلی" عکس‌ها و تصویرهای فیلمی "در دلالت شمایی آنها نهفته است" (دیگون و دیگران ۱۹۹۹، ۱۸۸).

همیشه امکان‌پذیرش طبقه‌بندی سه‌گانه پیرس به مثابه مقوله‌هایی قطعی و دارای مرزهای روشن وجود دارد و می‌تواند خود موجب نوعی سطحی‌نگری در مطالعات نشانه‌شناختی شود؛ لذا با توجه به بحث‌های فوق که برخی توسط خود پیرس مطرح شده است باید این نکته را به خاطر داشت که این سه مقوله از نشانه‌ها الزاما مقوله‌هایی قطعی و قطبی نیستند و در نوعی رابطه پیوستاری با یکدیگر قرار دارند.

هاوکس، به پیروی از یاکوبسن، می‌نویسد که این سه حالت "به شکل یک ساختار سلسله‌مراتبی که در آن یکی بر آن دو دیگر سلطه دارد، در کنار هم وجود دارند"، و این سلطه را بافت تعیین می‌کند (هاوکس ۱۹۷۷، ۱۲۹). چندلر در همین زمینه می‌نویسد، "این که نشانه‌ای نمادین است، شمایی است یا نمایه‌ای در اصل به شیوه کاربرد آن نشانه وابسته است، پس مثال‌هایی که در کتاب‌های درسی برای نشان دادن حالات مختلف ارائه می‌شوند ممکن است گمراه‌کننده باشند. همان‌دال ممکن است در بافتی در منش شمایی به کار گرفته شود، و در بافت دیگری در منش نمادین: عکس یک زن ممکن است در بافتی معرف مقوله گسترده "زن" باشد و یا ممکن است به طور خاص، زن بخصوصی را که به تصویر در آمده است نشان دهد. نشانه‌ها را نمی‌توان بدون توجه به بافت‌های خاص کاربردشان در سه حالت فوق‌الذکر طبقه‌بندی کرد" (چندلر، ص ۲۴). در همین زمینه گریسون می‌نویسد، "وقتی از یک شمایل، نمایه یا نماد سخن می‌گوییم، به کیفیت عینی (ابژکتیو) خود نشانه رجوع نمی‌کنیم، بلکه مبنا تجربه مخاطب از نشانه است." و سرانجام یاکوبسن اشاره می‌کند که "ما می‌توانیم شمایی‌های نمادین، نمادهای شمایی و غیره داشته باشیم" (هاوکس، ۱۹۷۷، ص ۱۲۹).

نشانه و نقش نشانه‌ای (دیدگاه اکو)

برای آن‌که بتوانیم وارد بحث اکو در مورد نشانه و نقش نشانه‌ای بشویم باید نخست به اختصار شرحی از نظریه او در باب رمزگان ارائه کنیم. اکو بین "ارتباط" و "دلالت" تمایز قایل می‌شود هر چند معتقد است که نشانه‌شناسی ارتباط و نشانه‌شناسی دلالت مانع‌الجمع نیستند، هر چند با هم متفاوتند. اکو فرایند ارتباطی را انتقال سیگنالی از منبعی، از طریق یک فرستنده و به واسطه یک مجرا، به مقصدی می‌داند. به مثال ساده‌ای که او می‌زند توجه کنید: "وقتی شناور باک بنزین، با ارسال سیگنال‌هایی سطح بنزین درون باک را به ابزار سنجشی که در روی داشبورد اتومبیل نصب شده است، اطلاع می‌دهد، این فرایند به کلی از طریق زنجیره مکانیکی علت و معلولها رخ می‌دهد. در هر حال بر اساس اصول نظریه اطلاعات، فرایندی "اطلاعاتی" اتفاق می‌افتد که به طریقی می‌توان آن را فرایندی ارتباطی نیز دانست. ... آن‌چه برای یک نظریه نشانه‌شناسی اهمیت دارد و می

تواند معضل باشد، فرایندی است که قبل از نگاه کردن انسان به عقربه بنزین اتفاق می افتد: اگرچه لحظه ای که او به عقربه نگاه می کند، آغاز یک "فرایند دلالت" است، قبل از آن لحظه، نقطه پایانی یک "فرایند ارتباطی" است. در طی این فرایند ما نمی توانیم بگویم که موقعیت شناور به جای حرکت عقربه می نشیند: بلکه در عوض عبارت "به جای ... می نشیند" می توان گفت شناور موجب حرکت عقربه می شود، محرکی است برای حرکت عقربه، و یا برانگیزنده حرکت عقربه است." (اکو، ۱۹۷۹، صص ۳۳-۳۲).

ارتباط بین شناور و نشانگر سطح بنزین در داخل اتومبیل، ارتباط بین دو دستگاه است و اطلاعات، و نه معنی (دلالت) از دستگاهی به دستگاه دیگر منتقل می شود. اما فرایند دلالت زمانی اتفاق می افتد که مقصد انسان باشد (و مهم نیست که فرستنده انسان باشد یا نباشد) و سیگنال، صرفاً محرک، مسبب یا برانگیزنده نباشد و واکنشی تفسیری را در مخاطب به وجود آورد. چنین فرایندی ممکن نیست مگر به واسطه وجود یک دستگاه رمزگان. "رمزگان، تا جایی که هستی های حاضر را به واحدهای غایب می پیوندد، در واقع یک نظام دلالت است. هرگاه... به موجب یک قانون زیربنایی - چیزی که به واقع به محضر درک مخاطب ارائه شده است، به جای چیزی دیگر بنشیند، دلالت اتفاق می افتد." (همانجا، ص ۸). و در ادامه می نویسد که نظام دلالت یک ساختار نشانه ای خودانگیزنده است که منش وجودی انتزاعی آن مستقل از هر کنش ارتباطی است که به واسطه آن ممکن می شود. بر عکس (به جز در مورد فرایند محرک و پاسخ) هر کنش ارتباطی که مقصد آن انسان باشد، یا بین انسانها - یا هر موجود زنده یادستگاه مکانیکی هوشمند - برقرار شود، شرط لازم آن وجود یک نظام دلالت است.

"هر چند مطلوب نیست، می توان نشانه شناسی دلالت را مستقل از نشانه شناسی ارتباط بنا نهاد: اما عکس آن، یعنی بنا نهادن نشانه شناسی ارتباط بدون نشانه شناسی دلالت ممکن نیست" (همانجا، ص ۹).

اکو در بحث مربوط به رمزگان مسایل قابل توجهی را روشن می کند، و به طبقه بندی و تعریف تازه ای از رمزگان دست می یابد. او برای این منظور مثالی را طرح می کند (یا به قول خود او "یک موقعیت ارتباطی بسیار ساده" (همانجا، ص ۳۳) را فرض می کند) و آن چه را در آن مثال فرضی می گذرد مبنای بسط مباحث خود قرار می دهد. در مثال او، یک آب بند فرض شده است، که آب در پشت آن ذخیره می شود؛ در پایین دست این آب بند، مهندسی باید از سطح آب در این سد کوچک اطلاع داشته باشد، و بداند که چه موقع سطح آب به حدی از اشباع می رسد که به اصطلاح "سطح خطر" نامیده شده است. او باید بداند که آیا در پشت بند آب هست یا نه؛ اگر هست آیا پایین تر از سطح خطر است یا بالاتر از آن؛ و به چه سرعتی سطح آب بالا می رود: همه این موارد اطلاعاتی هستند که ممکن است از آبگیر (که در اینجا منبع اطلاعات است) به پایین دست ارائه شود. برای این منظور ممکن است دستگاهی مکانیکی شامل یک شناور، یک سیم انتقال اطلاعات (که مجرای گذر اطلاعات است) و گیرنده هایی در پایین دست (مثلاً تعدادی لامپ) ساخته شود. اکو می گوید برای مهندسی که این دستگاه را ساخته است "رمزگان" ممکن است دست کم به چهار پدیده متفاوت اطلاق شود که عبارتند از:

الف) مجموعه ای از سیگنالها که قوانین ترکیب پذیری درونی بر آنها حاکم است، و الزاماً پیامی را منتقل نمی کنند و یا واکنشی را بر نمی انگیزند. اینها می توانند پیامهای (مفاهیم) متفاوتی را درباره چیزهای متفاوتی ارسال کنند و ممکن است مجموعه کاملاً متفاوتی از واکنشهای مختلف را برانگیزند. برای مثال ممکن است از آنها

برای بیان (ارسال پیام) عشق مهندس به دختری که در نزدیکی آب بند زندگی می‌کند استفاده کرد. به علاوه این سیگنالها ممکن است صرفاً برای آزمایش کارآیی مکانیکی دستگاه فرستنده و گیرنده، بی آن که اساساً پیامی داشته باشند در مجرای ارسال شوند. و سرانجام آنها را می‌توان یک ساختار ترکیبی محض دانست که تصادفاً شکل سیگنالهای الکتریکی را به خود گرفته است. این مجموعه را می‌توان نظام نحوی نامید.

ب) مجموعه‌ای از حالات متفاوت سطح آب که به شکل مجموعه‌ای از مفاهیمی دربارهٔ وضعیت سطح آب تلقی می‌شوند و ممکن است (همان‌طور که در مثال آب بند اتفاق افتاده است) به مجموعه‌ای از پیامهای (محتواهای) ارتباطی تبدیل شوند، که ممکن است توسط هر مجموعه‌ای از سیگنالها (اعم از لامپ، پرچم، دود، واژه، سوت، صدای طبل و غیره، ارسال شوند. این مجموعه پیامها، نظام معنایی را به وجود می‌آورند. پ) مجموعه از واکنشهای رفتاری محتمل از سوی مخاطب که مستقل از نظام (ب) هستند و هر نظام (الف) ی می‌تواند برانگیزنده آنها باشد.

پ) قانونی که عناصری را از نظام (الف) با عناصری از نظام (ب) یا (پ) به هم می‌پیوندد. این قانون مقرر می‌کند که آرایش مفروضی از سیگنالهای نحوی را به حالت بخصوصی از سطح آب، یا به عبارت دیگر به بخشی "مرتبط" از نظام معنایی، ارجاع می‌دهد؛ این که وقتی هر دو واحدهای نحوی و معنایی با هم انطباق پیدا کنند، ممکن است واکنشی را برانگیزند؛ و یا این که یک آرایش مفروض از سیگنالها متناظر است با واکنشی مفروض، حتی اگر بنا نباشد که هیچ واحد معنایی ای به واسطه سیگنال ارسال شود (همانجا، ص ۳۷).

فقط این شکل پیچیده قانون را می‌توان به درستی "رمزگان" نامید؛ هرچند واژه "رمزگان" برای آن سه نظام دیگر هم که صرفاً نظامهایی ترکیبی هستند به کار رفته است. اکو در اینجا تمایزی قایل می‌شود بین آن چه او "رمزگان به مثابه سیستم" (یا اس کد) می‌نامد (که نظامی از عناصر است، از جمله عناصر نحوی، معنایی یا رفتاری که در بخشهای (الف)، (ب) و (پ) فوق به آنها اشاره شد) و رمزگان (کد) که قانونی است که عناصر یک "رمزگان سیستمی" را به عناصر یک یا چند رمزگان سیستمی دیگر پیوند می‌دهد، مانند آن چه در بخش (ت) فوق آمده است.

اهمیت این تمایز در آن است که مفهوم "رمزگان" برای موقعیتی ارتباطی به کار می‌رود که در آن عناصر سطح بیان با عناصر سطح محتوا پیوند خورده اند، و رمزگان امکان این پیوند را به وجود آورده است. مفهوم "رمزگان سیستمی" امکان تحلیل ساختار آن دو سطح دیگر را به وجود می‌آورد بی آن که کنش ارتباطی مطرح باشد. با روشن کردن مفهوم رمزگان به شرح فوق، اکو زمینه لازم را برای طرح نظریه رمزگان که مشخصاً به فرایند دلالت مربوط می‌شود، فراهم می‌کند.

اکو معتقد است که نشانه‌شناسی نباید مفهوم "نشانه" را به کارکردهای بسیار محدود آن در نظامی انتزاعی محدود کند. او برای آن که بتواند تعریفی عملی از نشانه ارائه دهد که با برداشتی که از نشانه‌شناسی دارد (یعنی علمی که با کل فرهنگ انسانی سر و کار دارد) انطباق داشته باشد، لازم است شرحی از ساختار نشانه در نظریه رمزگان ارائه کند و در همان حال نشانه را از الگویی صرفاً زبانشناختی برهاند. آن چه در پی می‌آید شرحی است از دیدگاه اکو در باره نشانه که در صفحات ۴۸ تا ۵۷ کتاب یک نظریه نشانه‌شناسی (۱۹۷۹) آمده است.

وقتی رمزگان، عناصر نظام انتقال دهنده را به عناصر نظام انتقال داده شده تخصیص می‌دهد، اولی به بیان

دومی و دومی به محتوای اولی بدل می شود. «نقش نشانه‌ای» زمانی پدید می آید که بیانی با محتوایی مرتبط می شود، و هر دو عناصری که به این ترتیب به هم پیوند خورده اند، «عوامل نقشی» (یا شاید بتوان گفت «نقشگرهای» م.) چنین پیوندی هستند.

سپس اکو به شرح تمایز بین سیگنال و نشانه می پردازد. «سیگنال واحدی از یک نظام است که ممکن است نظامی بیانی باشد که بر حسب محتوایی سامان یافته است، و هم چنین ممکن است نظامی فیزیکی باشد بی هیچ هدف نشانه‌ای، که در این صورت در نظریه اطلاعات به مفهوم بسته تر آن، بررسی می شود. سیگنال ممکن است محرکی باشد که هیچ معنایی ندارد، اما مسبب یا برانگیزنده چیزی است. . . از سوی دیگر نشانه همیشه عنصری است از سطح بیان که با یک (یا چند) عنصر از سطح محتوا همبسته است.

هرگاه پیوندی از این نوع، که برای جامعه‌ای انسانی قابل تشخیص است، برقرار باشد، با نشانه روبرو هستیم. فقط به این مفهوم می توان تعریف سوسور از نشانه را پذیرفت، که به موجب آن نشانه تناظر بین دال و مدلول است. این فرض پیامدهایی را به دنبال دارد: الف) نشانه هستی‌ای فیزیکی نیست، و هستی فیزیکی وقوع ملموس عنصر مرتبط بیانی است؛ ب) نشانه یک هستی ثابت نشانه شناختی نیست، بلکه زمینه انطباق عناصر مستقل است (که منشا در دو نظام متفاوت با دو سطح متفاوت دارند که بر اساس نوعی پیوند رمزی با هم انطباق می یابند).

بهرتر است بگوییم که در واقع نشانه‌ای وجود ندارد، و آن چه هست فقط «نقش نشانه‌ای» است. یلمزلف گفته است که «به نظر می رسد بهتر است واژه نشانه را به مثابه نامی برای واحدی به کار بریم که خود حاوی صورت محتوایی و صورت بیانی است و به موجب نوعی به هم پیوستگی که ما نقش نشانه‌ای می نامیم تحقق یافته است» (یلمزلف، ۱۹۴۳، ص ۵۸). نقش نشانه‌ای زمانی تحقق می یابد که دو نقشگر (بیان و محتوا) با هم به نوعی رابطه همبسته دوسویه دست یابند؛ همان نقشگر می تواند با نقشگر دیگری در رابطه همبستگی دوسویه قرار گیرد و به این ترتیب نقش نشانه‌ای تازه‌ای آفریده شود. بنا بر این نشانه‌ها نتیجه مشروط قوانین رمزگردانی هستند که همبستگی‌های ناپایدار و گذرای بین عناصر را موجب می شوند، و هر یک از این عناصر می توانند در در رابطه همبسته دیگری وارد شوند و به این ترتیب نشانه تازه‌ای شکل بگیرد.

برای مثال واژه انگلیسی Plane را در نظر بگیرید: زبان انگلیسی اقلام محتوایی بسیاری برای این واژه دارد، برای مثال «رنده نجاری»، «سطح صاف»، «هوایما» و غیره. از این جهت ما با سه نقش نشانه‌ای روبرو هستیم: $(plane:x)$ ، $(plane:y)$ ، $(plane:z)$. (اکو، ۱۹۷۹، صص ۴۹-۴۸).

آنچه از نقل قول نسبتاً طولانی فوق بر می آید و در بحث حول مفهوم نشانه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، آن است که اکو به کلی نشانه را به مفهوم کلاسیک آن نفی می کند و از وجود پدیده‌ای پویاتر، و همچنین نایستا و گذرا به نام «نقش نشانه‌ای» سخن می گوید.

نشانه‌شناسی و جایگاه آن در میان علوم

پس از بحث کم و بیش مفصلی که در مورد عمده ترین دیدگاه‌ها درباره «نشانه» شد، به نظر می رسد حال ضروری است ببینیم نشانه‌شناسی چه نوع حوزه مطالعاتی است، به مطالعه چه می پردازد و چه جایگاهی در

رابطه با دیگر علوم دارد. ابتدا تصویری را که سوسور از نشانه‌شناسی به دست داده است و در واقع بنیاد بسیاری از دیگر تعاریفی است که از این حوزه مطالعاتی ارائه شده است، معرفی می‌کنیم؛ و سپس در یک بررسی مقابله‌ای به طرح دیدگاه‌های دیگر می‌پردازیم.

جانانان کالر در شرح اندیشمندانه‌ای که بر افکار سوسور نوشته است، اشاره می‌کند که "تنها چند بند از کتاب دوره زبان شناسی عمومی به مسأله نشانه‌شناسی اختصاص یافته است و بدون تردید یکی از دلایلی که زبان شناسان عموماً از پیروی سوسور در طرح دانش عام نشانه‌ها سر باز زده‌اند، همین نکته است؛ دانشی که موضع و جهت‌گیری زبان شناسی را تعیین می‌کرد." (کالر، ۱۹۷۶/صفوی ۱۳۷۹، ص ۱۰۵). پس از این گفته کالر دست کم یک نکته روشن می‌شود و آن این که زبان‌شناسان راه مطالعه زبان را به مثابه یک نظام نشانه‌ای ادامه نداده‌اند، و این در حالی است که اندیشمندان حوزه‌های دیگر مثل مردم‌شناسی، نظریه پردازان رسانه‌ها (فیلم و تلویزیون) و دیگران در حوزه‌های مطالعاتی خود طرح سوسوری نشانه‌شناسی را با جدیت همه جانبه تری بسط داده‌اند. حال به نظر می‌رسد پس از نزدیک به نیم قرن فترت، یعنی پس از مطالعات زبان‌شناسان مکتب پراگ و مکتب کپنهاگ، مطالعات نشانه‌شناختی زبان دوباره دارد جایگاه درخور خود را پیدا می‌کند.

سوسور در تعریف نشانه‌شناسی می‌گوید، زبان دستگاهی است از نشانه‌ها که بیانگر افکارند و از این رو با خط، الفبای کر و لال‌ها، آیینهای نمادین، شیوه‌های ادای ادب و احترام، علایم نظامی و غیره سنجش پذیر است. هر چند فقط زبان مهمترین این دستگاههاست. به این ترتیب می‌توان دانشی را در نظر گرفت که به بررسی نقش نشانه‌ها در زندگی جامعه می‌پردازد؛ این دانش بخشی از روان‌شناسی اجتماعی و در نتیجه بخشی از روان‌شناسی عمومی خواهد بود که ما آن را "نشانه‌شناسی" (semiotique) می‌نامیم (از واژه یونانی "semeion نشانه"). نشانه‌شناسی برای ما مشخصاً می‌سازد که نشانه‌ها از چه تشکیل شده‌اند و چه قوانینی بر آنها حاکم است. از آنجا که این دانش هنوز به وجود نیامده، نمی‌توان گفت که چه خواهد بود، ولی چون حق وجود دارد، جایگاهش از پیش تعیین شده است. زبان شناسی تنها بخشی از این دانش عمومی است. قوانینی را که نشانه‌شناسی کشف خواهد کرد می‌توان در زبان شناسی به کار برد و به این ترتیب زبان شناسی در مجموعه رویدادهای بشری، به قلمرو کاملاً مشخصی تعلق خواهد داشت. (سوسور ۱۹۸۳، صفوی ۱۳۷۸، صص ۲۳-۴).

نقل قول هر چند کوتاه فوق در بردارنده نکات مهم زیر است:

- ۱- ریان نظامی نشانه‌ای است و از این جهت با دیگر نظامات نشانه‌ای قابل قیاس است.
- ۲- زبان مهم‌ترین این نظامات نشانه‌ای است و "الگوی تدارک مطالعه سایر نظامات تلقی می‌شود" (کالر ۱۹۷۶/صفوی ۱۳۷۹، ص ۱۰۷) و بنا به گفته سوسور "الگوی جامع" نشانه‌شناسی است (همانجا).
- ۳- نشانه‌شناسی به مثابه دانشی که نقش نشانه‌ها را در جامعه بررسی می‌کند، پیش‌بینی می‌شود. تاکید می‌کنم که سوسور نشانه‌شناسی را علم بررسی نشانه‌های منفرد نمی‌داند بلکه علم بررسی نظام‌های نشانه‌ای می‌داند که بدیهی است پدیده‌هایی اجتماعی‌اند. نشانه بیرون از نظام نشانه‌ای بی معنی است و تلقی کارکردی بیرون از زندگی اجتماعی برای نظام‌های نشانه‌ای به همان اندازه بی ربط است.
- ۴- و سرانجام سوسور نشانه‌شناسی را بخشی از روان‌شناسی اجتماعی می‌داند. تاکید می‌کنم روان‌شناسی

اجتماعی. او در ادامه همین مطلب به دیدگاه روان‌شناسان در باره نشانه خرده می‌گیرد و می‌نویسد، "سپس دیدگاه روان‌شناسان است که ساخت و کار نشانه را نزد فرد بررسی می‌کنند؛ این عمل آسانترین روش است ولی از محدوده اجرای فردی خارج نمی‌شود و به خود نشانه، که ماهیتی اجتماعی دارد، نمی‌رسد. (تاکید از من است).

کالر در مورد قلمروی نشانه‌شناسی بحث نسبتاً مفصل و جالی کرده است که ارائه گزارش مختصری از آن در اینجا ضروری به نظر می‌رسد. او به درستی اشاره می‌کند که آزای سوسور در همان ابتدا مورد توجه جدی قرار نگرفت و در اواسط این قرن به تدریج دیدگاه‌های او مورد توجه جدی اندیشمندان حوزه‌های مختلف علوم انسانی قرار گرفت. آن چه امروز «ساختگرایی» نامیده می‌شود حاصل کاربرد روش‌های زبان‌شناسی ساختگرا (یعنی زبان‌شناسی سوسوری) در حوزه‌های مختلف علوم انسانی از جمله مردم‌شناسی، نقد ادبی و غیر است. «زمانی که آنان زبان‌شناسی را الگوی کار خود قرار دادند، به این نکته پی‌بردند که در واقع به طرح نشانه‌شناسی‌ای پرداخته‌اند که سوسور سال‌ها قبل پیش‌رویشان قرار داده بود» (همانجا، ص ۱۰۹). کلود لوی اشتراوس مردم‌شناس، در سال ۱۹۶۱ در سخنرانی خود در کالژ دو فرانسه، مردم‌شناسی را به مثابه شاخه‌ای از نشانه‌شناسی مطرح کرد و سوسور را ستود. همان‌طور که واج‌شناسی بر خلاف آواشناسی که با ویژگی‌های آواهای واقعی گفتار سر و کار دارد، به مشخصه‌های ممیزی می‌پردازد که در زبانی خاص نقشی بر عهده دارند، یعنی به بررسی نظامی بنیادی می‌پردازد که درکی صرفاً ناخودآگاه از آن وجود دارد، در مردم‌شناسی نیز «می‌توان وجود نظام زیربنایی‌ای از روابطی را مفروض دانست و سعی در کشف این نکته داشت که آیا معنی عناصر یا اشیاء ناشی از تباینشان با عناصر و اشیاء در نظامی از روابط نیست که اعضای یک فرهنگ به شکلی ناخودآگاه از آن باخبرند؟» (همانجا ص ۱۱۰). پس در واقع مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان نیز همچون زبان‌شناسان به دنبال کشف قواعد حاکم بر آن نظام‌های ضمنی و نهفته‌ای هستند که ایجاد ارتباط و درک رفتار را میان مردم یک جامعه ممکن می‌سازد. کالر می‌نویسد، «واقعیتی که آنان سعی در توضیح‌شان دارند، واقعیتی درباره دانش ضمنی است، دانشی که تعیین می‌کند کدام رفتار مؤدبانه و کدام غیر مؤدبانه است، کدام لباس برای یک موقعیت مناسب است و برای موقعیت دیگر نامناسب. آن جا که دانش یا مهارتی وجود داشته باشد، نظامی نیز وجود دارد که باید توضیح داده شود. این همان اصل بنیادینی است که استنباط حاصل از زبان‌شناسی را به رشته‌های دیگر رهنمون می‌شود. اگر معانی‌ای که اعضای یک فرهنگ به پدیده‌ها یا رفتارها نسبت می‌دهند صرفاً تصادفی نباشند، پس باید نظام نشانه‌شناختی‌ای از افتراق‌ها، مقولات و قواعد ترکیب وجود داشته باشد که می‌توان به توصیف آن امید داشت» (همانجا، ص ۱۱۲).

به نظر می‌رسد این مفهوم از نشانه‌شناسی مفهومی بسیار گسترده است زیرا در این صورت نشانه‌شناسی به دانشی بسیار گسترده بدل می‌شود که کم و بیش همه رشته‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی را دربرمی‌گیرد. در همین جاست که نخستین اعتراض علیه این برداشت از نشانه‌شناسی (به عبارت کالر، نشانه‌شناسی سلطه‌طلب) مطرح می‌شود و آن هم این است که در حوزه‌های متفاوتی چون موسیقی، معماری، ادبیات، تبلیغات، تلویزیون، رادیو، سینما، آداب و رسوم، مد، آشپزی و غیره، پدیده‌های داللتگر یک جور نیستند و اگر هم پدیده‌ها و رفتارها همه نشانه باشند، نشانه‌هایی از یک نوع نیستند. این نکته مهمی است و از جمله وظایف

بسیار همه پیش روی نشانه‌شناسی آن است که نشانه‌های مختلف را از هم متمایز کرده و شیوه‌های متفاوت مطالعه آنها را تدوین کند.

در اینجا می‌توان به تقسیم‌بندی سه‌گانه پیرس از نشانه اشاره کرد، که شرح آن قبلاً رفته است. اما اجازه بدهید بینیم این تقسیم‌بندی چه تبعاتی در محدود و مشخص کردن قلمروی نشانه‌شناسی دارد. ابتدا این نکته را متذکر شوم که کالر ترجیح می‌دهد در این تقسیم‌بندی به جای واژه «نماد» که او آن را گمراه کننده می‌داند، از عبارت «نشانه واقعی» استفاده کند. آنگاه پس از شرح مختصری درباره هر یک از این سه طبقه بنیادین نشانه‌ها، می‌نویسد، «پیامد عمده این تقسیم‌بندی آن است که نشانه واقعی موضوع اصلی نشانه‌شناسی و مطالعه دو نشانه دیگر، ویژه و ثانوی تلقی می‌شود.... نشانه‌شناسی باید نشانه‌های شمالی را معرفی کند و آنها را مشخص سازد، اما مطالعه شمالی مناسب آن نیست که در کانون بررسی‌های نشانه‌شناختی قرار گیرد.» (همانجا، ص ۱۱۳).

سپس در مورد نمایه‌ها این بحث را مطرح می‌کند که «اگر بخواهیم این نوع نشانه‌ها را در حوزه‌های نشانه‌شناسی قرار دهیم، ظاهراً مطالعه تمامی دانش بشری را در این قلمرو قرار داده‌ایم، زیرا تمامی علمی که سعی در تثبیت رابطه‌ای علی و سببی میان پدیده‌های گوناگون دارند، می‌توانند نوعی مطالعه نمایه‌ها تلقی شوند و به همین دلیل در چارچوب نشانه‌شناسی قرار گیرند.» (همانجا، ص ۱۱۴). به این ترتیب دامنه نشانه‌شناسی چنان گسترده می‌شود که علمی چون پزشکی، که می‌کوشد بیماری‌ها را با توجه به نشانه‌هایشان دریابد، و هواشناسی که نشانه‌های جوی را برای پیش‌بینی وضع هوا مطالعه می‌کند، را دربرمی‌گیرد. اگر چنین قلموری گسترده‌ای برای نشانه‌شناسی قائل شویم، در حقیقت آن را نفی کرده‌ایم. سپس کالر نتیجه می‌گیرد که «نشانه واقعی، یعنی همان نشانه‌ای که رابطه میان دال و مدلولش اختیاری یا قراردادی است، در کانون حوزه نشانه‌شناسی قرار می‌گیرد» (همانجا، ص ۱۱۵). وقتی نشانه‌های نمایه‌ای (در کارکرد صرفاً نمایه‌ای‌اشان، زیرا همان‌طور که قبلاً یادآور شدیم همین نشانه‌ها ممکن است جایی کارکرد قراردادی پیدا کنند)، که می‌توان آنها را منفرد بررسی کرد کنار گذاشته شوند، نشانه‌شناسی قبل از آن که با مفهوم نشانه منفرد سر و کار داشته باشد، به بررسی نظام‌های نشانه‌شناختی و کارکرد اجتماعی آنها می‌پردازد.

کتابنامه

- Saussure, Ferdinand de ([1916] 1983): *Course in General Linguistics* (trans. Roy Harris). London: Duckworth
- Jameson, Fredric (1972): *The Prison House of Language*. Princeton, NJ: Princeton university Press.
- Sturrock, John (1979) (Ed.): *Structuralism and Since: From Levi Strauss to Derrida*. Oxford: Oxford university Press.

- Peirce, Charles Sanders (1931-58): Collected Writings (8 Vols.). (Ed. Charles Hartshorne, Paul Weiss & Arthur W. Burks). Cambridge, MA: Harvard university Press.
- Silverman, Kaja (1983): The Subject of Semiotics. New York. Oxford university Press.
- Sless, David (1986): In search of Semiotics. London: Croom Helm.
- Thiboult, Paul J. (1997): Re-reading Saussure: The Dynamics of Sign in Social Life. London: routledge.
- Hawkes, Terence (1977): Structuralism and Semiotics. London: routledge.
- Langer, Susame K. (1951): PhilosoHy in a New Key: A study in the symbolism of reason, Rite and Art. New York: Mentor.
- Cook, Guy (1992): The Discourse of Adevertising. London: Routledge.
- Lyons, John (1977): Semantics, Vols. 182. Cambridge: Cambridge university Press.
- Deacon, David, Michael Pickering, Peter Golding & Graham Murdock (1999): Researching Communications: A Practical Guide to Methods in Media and Cultural Analysis. London. Arnold.
- Eco, Umberto (1976): A theory of Semiotics. Bloomington. In: Indiana university Press / London: Macmillan.
- Prolegomena to a theory of Language (trans Francis J. Whitfield) Madison: University of Wisconsin Press.

صفوی، کورش. (۱۳۷۹) درآمدی، بو معنی شناسی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
سوسور، فردینان دو. (۱۹۸۳) دوره زبان شناسی عمومی، ترجمه صفوی، کورش (۱۳۷۸). تهران: هرمس.
کالر، چانانان، فردینان دوسوسور، ترجمه صفوی، کورش (۱۳۷۹) تهران: هرمس.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی